

اختلاف سیدعبدالله بهبهانی و شیخ فضل الله نوری

دکتر کیوان لؤلؤئی

استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات

محلات- ایران

دکتر امیر تیمور رفیعی

استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی

واحد محلات

محلات- ایران

طیبه نارکی

کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات (نویسنده مسئول)

محلات- ایران

چکیده

در سالهای ابتدایی دهه ۲۰ قمری سده ۱۳، رقابتی شدید بین روحانیان تهران برای کسب ریاست در گرفته بود، که با فوت میرزا حسن اشتیانی شدت بیشتری گرفت و هر کدام از این روحانیان (شیخ فضل الله نوری، میرزا ابوالقاسم، امام جمعه، سیدعلی اکبر تفرشی، سیدعبدالله بهبهانی، شیخ عبدالنبی و...) می خواستند شخص اول باشند، که این اختلاف و ضدیت بین شیخ فضل الله نوری و سیدعبدالله بهبهانی شدت بیشتری داشت؛ شیخ فضل الله با روی کار آمدن عین الدوله صدراعظم، امورات شرعی و عرفی و مملکتی که قبلاً در محضر سیدعبدالله حل و فصل می شد، به محض او (شیخ) ارجاع داده شد، با اینکه بهبهانی فعالیت نمی کرد و مخالفتی نیز با عین الدوله ابراز نمی کرد، ولی به اتهام رابطه دوستی قدیمیش با امین السلطان مورد سوءظن عین الدوله قرار گرفت، و از این زمان شیخ فضل الله با اینکه دخترش عروس بهبهانی بود، هر چه بیشتر در مقابل هم قرار گرفتند؛ سرانجام شیخ فضل الله نوری در ۱۳ رجب سال ۱۳۲۷ ه. ق در ملاء عام بدار او یخته شد؛ و سیدعبدالله بهبهانی نیز یک سال بعد یعنی در جمعه ۸ رجب ۱۳۲۸ ه. ق (۲۴ تیر ۱۲۸۹ ه. ش) در منزل خود به قتل رسید.

کلید واژگان: اختلاف، سیدعبدالله بهبهانی، شیخ فضل الله نوری، انقلاب مشروطه، صدارت

مقدمه

«الهی: اگر نظر فاسقان بر زروسیم است و نظر صادقان بر خوف و بیم است، اما نظر ما بیچاره ها، نوزده حرف بسم الله الرحمن الرحیم است.»

اگر در برابر اطرافیان شاه، روحانیت منسجم و سازمان یافته ای قرار نگرفته بود، اسم نوکری شاه در ایران، به دکان بسیار پرسودی مبدل می شد؛ چون هنوز هم علی رغم تغییرات و تحولات عظیم، سنت مغهای قدیم واصل طبقاتی روحانیت کاملاً محفوظ و پابرجا مانده است، این افکار از دوران صفویه، که تشیع بصورت مذهب ملی مطرح شده، در سازمان و سلسله مراتب، روحانیت تجلی کرده است؛ در زمان قاجاریه نیز آغامحمدخان تلاش می کرد سازمان روحانیت را به روش ترکها تربیت دهد و با گماشتن "امام جمعه" ها، "قاضی" ها، "شیخ الاسلام" ها، اجرای مراسم مذهبی در مساجد و اداره ی قضا و اعمال قانون راتحت نظم و ترتیب خاصی در آورد؛ ولی هیچ یک این مقامها و ترتیبات، عملاً جانفیتادند و طولی نکشید که همه ی آن عناوین اختراعی، به اسامی والقاب خشک تو خالی مبدل شد.

تا اینکه بالاخره روحانیان زمان قاجاریه دوجبهه متمایز و مخالف داشتند: سنت پرستان و مشروطه خواهان. تکلیف گروه اول مشخص بود، ملایان مشروطه طلب تحت تاثیر جریان روشنفکری به مشروطیت گراییدند؛ حقیقت بسیار مهمی که بدان توجه نگردیده، اینکه چون در ایران جنبش از نوع جنبش های رفورم دینی (نظیر آنچه در جامعه اهل تسنن در مصر و در جامعه مسلمانان هند) پانگرفت، دستگاه روحانی تابع از تشکیل حرکت مشروطه خواهی، فلسفه سیاسی مترقی جدیدی نداشت، و آثار سیاسی معتبری بار نیاورد؛ و آنچه به وجود آورد در ابرام نظام مطلقیت بود، گرچه آن را نباید معرف تفکر هیات طبقه علما شمرد، البته چنانچه گذشت و باز هم خواهد آمد، گروه علمادار طغیان همگانی و در حرکت مشروطه خواهی مشارکت کردند، ولی پایه تعقل سیاسی شان ضعیف بود، حتی گاه بیگانه از روشنفکری.

یکی از وقایع مهم تاریخ معاصر ایران، نهضت مشروطه است که با سپری شدن یک قرن از وقوع آن، همچنان نوشته ها و گفته های فراوان و گاه متضادی درباره آن رقم می خورد؛ در عین حال نهضت مشروطه خود یادآور چهره هایی است که شخصیت تاریخی آنها با سرنوشت مشروطه خواهی پیوند خورده است؛ وجود آرا و اندیشه های مختلف بین شخصیت های مشروطه خواه موجب قضاوت های متفاوتی درباره ی عملکرد آنان شده است.

در این مقاله بیشتر سعی بر آن است تا به دوشخصیت از شخصیت های مشروطه پرداخته شود که بعضی از رویدادهای انقلاب، آنها را در روی هم قرارداد است؛ یکی از این شخصیت ها سیدعبدالله بهبهانی است که در مشروطه و جریان های سیاسی آن نقش بسیار مهمی داشته است، و می توان گفت سیدعبدالله روحانی کاملاً سیاسی بوده است. یکی دیگر از نواد چهره های مشروطه، شیخ فضل الله نوری است که حجم وسیع نوشته ها و گفته های لائیک ها و سکولارها مانع قضاوت درستی درباره ی وی گردیده است، شیخ فضل الله از علمای طراز اول تهران بود، که نقش برجسته تر آن مربوط به مسائل فرهنگی است، و روحانی آزادی خواهی بود که در مهاجرت کبری، مشروطه خواهان را همراهی کرد، اما به فراست دریافت که مشروطه خواهی از مسیر عدالت خواهی جدا شده و ماهیت غرب گرایانه اش در صدمه زدن به دین و ارزشهای دینی است، در چنین وضعیتی شیخ به جهت پاسداری از ارزشهای دینی تز "مشروطه ی مشروعه" را مطرح و با استقامت و پایداری از آن دفاع کرد؛ مشروطه خواهان ذاتاً مستبد، بر این باور بودند که هر کس با آنها نباشد در جبهه ی استبداد قرار دارد، بنابراین چوب استبداد خواهی بر پیکر شیخ زدند و او را به چوبه ی دار کشیدند.

مقاله حاضر تحت عنوان "اختلاف سیدعبدالله بهبهانی با شیخ فضل الله نوری" در ۴ تیترا: الف) شرح مختصری از زندگی سیاسی سیدعبدالله بهبهانی، ب) آشنایی سیدعبدالله بهبهانی با شیخ فضل الله نوری، ج) شروع کدورت، د) دلایل اختلاف سیدعبدالله بهبهانی و شیخ فضل الله نوری، ارائه شده، و تا آنجا که توانسته به مختصری از این دلایل اختلاف پرداخته؛ باشد که کمال رضایت خوانندگان را داشته باشد.

"ما باید از آن چیزهایی سخن به میان آوریم که همه می دانند و کسی را یارای گفتن آن نیست"
"نولستوی"

الف) شرح مختصری از زندگی سیاسی سید عبدالله بهبهانی

آقا سید عبدالله بهبهانی فرزند سید اسماعیل مجتهد بهبهانی است، وی در سال ۱۲۶۰ ه. ق در نجف اشرف متولد شد تحصیلات ابتدایی سید عبدالله تحت نظارت و مراقبت پدرش از مکتب خانه آغاز شد و به جهت علاقه ای که به کسب علوم دینی داشت، پس از گذراندن دوره ابتدایی وارد حوزه علمیه شد؛ او مبادی تحصیل و مقدمات علوم شرعی را آموخت و سپس در نجف اشرف در حوزه درس روحانیان بزرگی مانند «شیخ مرتضی انصاری» و «حاج میرزا محمدحسن شیرازی» و «حاج سیدحسین کوه کمری» را درک کرد. به مقام اجتهاد نایل شد و در حدود ۱۲۹۵ ه. ق به تهران مراجعت کرد و پس از فوت پدرش سید اسماعیل مجتهد بهبهانی مقام او را احراز نمود و با کمک هوش فطری و صراحت بیان در حوزه علمی تهران به مرور برای خود موقعیتی ایجاد کرد. (صفایی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۴؛ کاتوزیان، ص ۱۰۸، ۱۰۷) خاندان آقا سید عبدالله مجتهد بهبهانی (آل غریفی) است که از خاندان های پر افتخار است، نخستین شخصیت از این خاندان که از بحرین مهاجرت کرد، سید عبدالله بلادری بود. (امینی نجفی، ص ۵۲۹) بهبهانی مجتهدی تیز هوش و بی پروا و سیاسی بود، تهور او بین روحانیان تهران نظیر نداشت، در سخنوری و موعظه چیره دست و کلامش با نفوذ بود و با همین نفوذ کلام نبض بازار را در دست داشت؛ به شدت قدرت طلب بود و همین حسن او را در برابر بی اعتنائی های عین الدوله به مبارزه سیاسی واداشت و منجر به انقلاب مشروطه شد، بهبهانی در مبارزه سرسخت و فداکار بود، در دوستی و دشمنی ثابت و پایداری و در حفظ حقوق مردمی که به وی پناهنده می شدند کوشا بود، گرچه در آغاز مبارزه نیتی برای استقرار حکومت مشروطه نداشت و برای حفظ نفوذ و منافع و موفقیت خود بر ضد عین الدوله برخاست؛ اما تلاش و فداکاری او یکی از عوامل مهم پیشرفت انقلاب مشروطیت بود. (صفایی، صص ۲۰۲، ۲۰۳)

بدین ترتیب سید عبدالله بهبهانی روحانی بود که در بین مردم دارای نفوذ و قدرت بود و در خانه او بدون دربان همیشه و در همه حال به روی مردم باز و جابگویی مشکلات مردم بود، و همچنین همسر او از خانواده ای روحانی و مبارزه بود که در مراحل گوناگون انقلاب و شداید آن همراه و غمخوار شوهرش بود، او دختر سید صالح عرب (علمای متنفذ دوره ی ناصرالدین شاه) بود، و سید عبدالله در کنار موفقیت های خویش با این ازدواج توانست مقام خود را شاخص تر کند؛ همین نکته - یعنی داماد سید صالح عرب بودن - باعث مطرح شدن هرچه بیشتر وی در محافل

سیاسی و اجتماعی گردید؛ کسب جایگاهی شامخ در عرصه های علمی و اجتماعی وی را در موقعیت مناسبی قرار داد. (بهبهانی، ۱۳۸۴، ص ۲۲)

سید عبدالله بهبهانی روحانی کاملاً سیاسی بود، مقام روحانی او که خود باعث گرد آمدن توده ی مردم به دور وی شد، همیشه تحت الشعاع شخصیت سیاسی او قرار داشت، سیدعبدالله در تقسیمات رفتاری جامعه روحانیت، جزو شاخه ی روحانیان سیاسی قرار داشته و آنچه که وی را در تاریخ ایران مشخص می نماید همان فعالیت های سیاسی او در مقطع زمانی نهضت تنباکو تا انقلاب مشروطیت ایران می باشد.

تمامی نظرات، مقام علمی همکاران و رقبای مذهبی وی یعنی سید محمد طباطبایی و شیخ فضل الله نوری را رفیع تر می دانند و همان ها بهبهانی را در زمینه سیاسی در جایگاه بالاتری از این دو قرار می دهند؛ به همین دلیل وی کمتر فرصت فعالیت در زمینه های علمی و فقهی را داشته و بیشتر دوران زندگی خود را صرف مبارزات و فعالیت های سیاسی نموده است. (بهبهانی، ۱۳۸۴، ص ۲۴)

به هر روی سیدعبدالله بهبهانی به دلیل مرجعیت دینی و جایگاه شخصیت، سخنگوی روحانیت طرفدار مشروطه بود و توانست باشجاعت و نواندیشی خود به عنوان یکی از عوامل اساسی پیروزی نهضت مشروطه و از روحانیت نوگرا در تاریخ صدساله اخیر ایران به حساب آید. (فراستخواه، ص ۱۸۵)

ب) آشنایی سیدعبدالله بهبهانی با شیخ فضل الله نوری

شیخ فضل الله کجوری معروف به «نوری» فرزند ملاعباس کجوری در دوم ذیحجه ۱۲۵۹ ه. ق. در روستای لاشک از توابع کجورمازندران به دنیا آمد و در بلده مرکز بخش فعلی نور، نشوونما یافت، و پس از تحصیلات مقدماتی برای تکمیل تحصیلات عالی به بین النهرین (عراق) رفت؛ وی از شاگردان درجه اول میرزا محمدحسن شیرازی مجتهد معروف و سنش بین شصت تا هفتاد بود، در تهران از مجتهدین طرز اول و مرجع امورات شرعی بود، شیخ فضل الله در ابتدای ورودش از عراق به ایران کار و بارش خیلی رونق گرفت، به این معنی که نفوذ و مرجعیت تام پیدا کرد؛ (بامداد، ۱۳۷۸، ص ۹۶؛ ابوالحسنی منذر، ۱۳۶۸، ص ۱۴۳) او در ابتدای طلوع مشروطیت با سیدعبدالله بهبهانی و سایر سران و زعمای روحانی مشروطه خواه همقدم و همراه بود. از جهت مدارج علمی و علوم فقهی و حکمت بر دیگران برتری چشم گیری داشت، و در قیامی که منجر به صدور فرمان

مشروطیت گردید، خدمات ارزنده وارجمندی ازوی ظاهر شد. (علوی، ۱۳۸۵، صص ۸۱-۸۲؛ نجمی، ۱۳۷۷، صص ۲۵۸، ۲۵۷) همچنین در ماجرای تحریم تنباکو، نماینده ی امین میرزای شیرازی در تهران بود. (صالحی، ۱۳۸۸، ص ۳۲)

شیخ فضل الله نوری از جمله شخصیت های مطرح در جریان مشروطه است که هر نویسنده ای که دست به قلم برده و از حوادث مشروطه یا جنبش عدالت خواهی، سخن گفته، شیخ را از قلم نیانداخته، بلکه او را مورد توجه قرار داده است البته هر کس به پندار خود درباره او به داوری نشسته است؛ یکی او را شهید عزت و جنازه او بر سردار را هم چون پرچم آزادی و آزادگی و مظهر وفا و دل بستگی به دین و شریعت نبوی (ص) دانسته و دیگری نسبت استبداد و همکاری با مستبد و ریاست طلبی به او داده است. (کریمی، ۱۳۸۷، ص ۷۶)

گفتیم که شیخ فضل الله نوری در ابتدای مشروطیت با سید عبدالله بهبهانی آشنا و همراه شد، این آشنایی نسبت خانوادگی آنها را به همراه داشت، سید محمد بهبهانی (آیت الله بهبهانی) پسر ارشد بهبهانی، داماد شیخ فضل الله بود. (بهبهانی، ص ۵۶۴)

مهمترین فردی که در دادگاه مشروطه خواهان محاکمه شد شیخ فضل الله نوری بود؛ محاکمه و اعدام شیخ فضل الله رویدادی بی سابقه در تاریخ جدید ایران بود، نوری عالی ترین روحانی تهران در آن زمان به شمار می آمد و با سواد تروسخنورتراز سید طباطبایی و بهبهانی محسوب می شد. (ملک زاده، ۱۳۸۳، صص ۱۲۷۱-۱۲۵۷)

ژانت آفاری در کتاب خود می نویسد: "اتهام او مشارکت در قتل چهار مشروطه خواه بود که در مارس ۱۹۰۹ (اسفند ۱۲۸۶) در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند، زنجانی پیوندهای گوناگون شیخ نوری با نیروهای ضد مشروطه را بر شمرد، و هیأت منصفه از نوری به طور جدی استنطاق کرد، نوری از اقدام های خود دفاع کرد و گفت که به دلیل موقعیت دینی ممتاز خود حق داشته از اصول اسلامی به هر نحوی که صلاح بداند، محافظت کند» (آفاری، ۱۳۸۵، ص ۳۳۵)

شیخ نوری مجرم شناخته و به مرگ محکوم شد، عجیب تر آنکه اعدام نوری در ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۹ (۹ مرداد ۱۲۸۸) با تایید تقریباً همه مردم به اجرا درآمد، علمای مشروطه خواه عتبات فتوادادند و اتهام های وارد شده بر نوری را تایید کردند و بر محکومیتش صحه گذاشتند؛ خطوط تلگراف بین تهران و نجف یک روز باز و مجانی بود تا هر کس بتواند برای تایید حکم شیخ نوری با مراجع برجسته مشورت

کند، گفته اند که یکی از پسران نوری به نام مهدی، که از مشروطه خواهان ثابت قدم بود، نیز از حکم اعدام حمایت کرد. (کسروی، ۱۳۵۷، ص ۶۶)

ج) شروع کودت

شیخ فضل الله نوری تا قبل از نظامنامه اساسی همراه سیدین السندین (سید عبدالله و سید محمد طباطبایی) و حتی در مهاجرت کبری نیز در کنار آنها بود؛ اما دو سید و سایرین او را به بازی نگرفتند، و شیخ فضل الله که آنها (سیدعبدالله و سیدمحمد طباطبایی) را در دانش و علم از خود فروتر تلقی می کردومی دید بالاترین مقام هارادر جناح مردم اشغال کرده اند باعث رنجش او شد. (محیط مافی، ۱۳۶۳، ص ۳۱۴-۳۱۶؛ براون، ۱۳۷۴، ص ۲۳۰) بدون شک شیخ فضل الله نوری از سایر علما زودتر دریافت که آنچه اصلاح طلبان و مشروطه خواهان آغاز کرده اند، غیرمذهبی کردن حکومت، از بین رفتن نفوذ علماء و استقرار قوانین غیردینی، توسط عده ای است که برخی از آنها غرب گرا بودند. (اتحادیه، ۱۳۸۱، ص ۴۴)

همچنین تمام هراس و واژه اش از نفوذ افکار جدید بود که آنها را چیزی جز الحاد نمی دید، شیخ فضل الله نوری صرفاً نگران نبود که عده ای لاابالی به احکام دین، در میدان سیاست وارد شده اند، بلکه اباحت را در طبیعت لیبرالیسم می دید؛ او با مشروطه به معنی محدود کردن قدرت سلطنت و تاسیس عدالتخانه مخالف نبود و در زمانی مخالف مشروطه شد که در آراء و اقوال مروجان و مبلغان مشروطه خواهی آثار کفر و نفاق و زندقه دید و بیمناک شد که مبادا شعله آزادی خواهی که در اروپا آمده بجای اینکه در خانه ظلم و استبداد افتد، خرمن دین را بسوزاند. (زرگری نژاد، ۱۳۷۴، ص ۲۹۸)

همچنین شیخ بدلیل برخورداری از قوت علمی و نگاهی عمیق به جریانات، یک طرف مهم نزاع ها و درگیری های فکری مشروطه است؛ درجه ی اهمیت این نزاع ها به حدی است که از صدر مشروطه تا کنون، متفکران و نظریه پردازان ناگزیر از توضیح موضع خود در قبال خط فکری شیخ فضل الله بوده اند. (انصاری، ۱۳۶۹)

رسول جعفریان از پژوهشگران معاصر می نویسد: "سیدعبدالله بهبهانی نقاط ضعفی در قیام تنباکو از خود نشان داده بود، در حالی که همان زمان شیخ فضل الله از رهبران این جنبش در تهران بود؛ اما بعدها با محدودیت هایی که عین الدوله برای او ایجاد کرد، علم ضدیت را با این مستبد برافراشت، بهبهانی از لحاظ روحیه بسیار قوی و شجاع بوده و در رهبری عملی، بنابه گفته تقی زاده، "طباطبایی را

مثل بچه راه می برد." اما زلحاح فکری، دیدروشن و مشخصی درباره مشروطه نداشت از این روی بیشتر سیاسی کاری کرد و لذا گاه و بیگاه در زد و بندهای سیاسی، چندان دور نمی دانست که از عناصر فاسدی چون امین السلطان حمایت کند و یاحتی برای گرفتن پیروزی، نامه استمدادی به کاردار سفارت انگلیس در تهران بفرستد." (جعفریان، ۱۳۶۹، ص ۴۱)

در این زمان دومطلب سبب ایجاد کدورتی بین شیخ فضل الله نوری و سید عبدالله بهبهانی شد. (بهبهانی، ۱۳۸۴، ص ۲۷۳)

ناظم الاسلام کرمانی دلیل این کدورت را چنین بیان می کند: "جناب شیخ فضل الله هم در خیال بهانه است، از اینکه آقا سید عبدالله و آقا سید محمد جلواتفاده و ترقی کرده اند." (کرمانی، ۱۳۷۱، ص ۳۹۲)

اماد لایل ایجاد کدورت بین شیخ فضل الله و سید عبدالله دومطلب بود، واقعه نخست که کاملاً غیر سیاسی است، را با اندکی تلخیص از زبان ناظم الاسلام کرمانی بیان می کنیم: "یکی از موقوفات بزرگ موقوفه ی قائم مقامی است که حاصل این موقوفه در سال، دوهزار تومان باید به عتبات برود و چند هزار تومان باید به مصارف دیگر برسد. این موقوفه با جعبه ای که مهر مبارک حضرت سید سجاد در آن و آن جعبه مرصع به جواهرات و در دست اولاد قائم مقام است که خود قائم مقام واقف این موقوفه بوده و چند سال این موقوفه در دست میرزا محمودخان که نوه ی قائم مقام است بوده، و چون میرزا محمودخان شخص بی حالی بود، ورثه ی قائم مقام مدعی او شده، موقوفه را از او انتزاع نمودند. میرزا محمودخان هم به همان جعبه ی مهر قناعت و اکتفا نموده. موقوفه را واگذار به میرزا علی اکبرخان نمود. میرزا علی اکبرخان چون دخترش را به زنی امیر بهادر داده بود به قوت و استظهار امیر بهادر، تمام موقوفه را حیف و میل می نمود. این ایام ادیب الممالک مدیر روزنامه ادب که از ورثه ی قائم مقام و از اشخاص با کفایت و درایت است خدمت آقای طباطبایی عارض گردید. وقف نامه را اظهار داشت. جناب آقای طباطبایی این امر را واگذار به بنده نگارنده فرمود. بر حسب فرمایش آقای طباطبایی و بادوستی با ادیب الممالک، میرزا علی اکبرخان را احضار کرده، تقریرات و دعاوی ادیب الممالک را ذکر نمودم و از آن جمله گفتم: ادیب الممالک مدعی است که شما در امر موقوفه خیانت کردید و مانع و نماد موقوفه را به مصارف وقف نرسانیدید و قدری از زمین فلان مزرعه را که نزدیک راه آستارامی باشد، در هیجده هزار تومان به کمپانی راه فروخته اید؟ فروختن عین موقوفه را دلیلی است واضح برخیانتم شما. میرزا علی اکبرخان گفت هفته دیگر خودم خدمت آقای طباطبایی

رسیده، جواب شما را و جواب ادیب را حضور مبارک حضرت حجه الاسلام عرض می کنم. پس از این قرار، میرزا علی اکبرخان متوسل به حاجی شیخ فضل الله نوری می شود؛ و حل این مشکل را از جناب آقای خواهد. جناب آقا دوسه روز قبل از این، بنده ی نگارنده را احضار نموده، وقتی به حضور شرفیاب شدم، حاجی شیخ فضل الله که شروع در مطلب و سخن نمود. در آغاز قدری از تندروی آقای سیدعبدالله شکایت نمود. قدری هم از آقای طباطبایی تعریف و توصیف نمود، سپس گفت: چون تو را - یعنی من - آدم با کفایت و عاقلی می دانم، لذا از تو می خواهم آقای طباطبایی را منصرف کنی از این موقوفه ی قائم مقامی.

باری! چون بنده را رسول قرار داد، لذا دیگر من اصرار نکردم و مراتب را خدمت حضرت آقای طباطبایی عرض کردم. حضرت آقا ابتدا قدری متغیر شدند، ولی جناب آقای میرزا ابوالقاسم پسر آقا گفت: در امر مشروطیت، رنجاندن آقا شیخ فضل الله صلاح نیست، شما منصرف شوید و دخالت در امر موقوفه نکنید. هر طور بود آقای طباطبایی را منصرف نمودیم، لکن جناب آقا سیدعبدالله از واقعه مطلع شده و از مساله مسبوق گردید و در مقام تصرف موقوفه برآمده این جهت حاجی شیخ فضل الله مکدر شد. " (کرمانی، ۱۳۷۱، صص ۳۹۹-۳۹۷)

از سرنوشت این موقوفات و آنکه بهبهانی موفق به تصرف موقوفه ی مذکور گردید یا نه، اطلاعی در دست نداریم، اما مطلب دوم، که مربوط به حوادث و رویدادهای سیاسی روز بود شرح دیگری داشت که با موضوع مورد بررسی ما؛ یعنی مشروطیت مرتبط می گردد، می دانیم که انتخابات مجلس اول مطابق نظامنامه به صورت صنفی انجام پذیرفت، در نظامنامه مذکور دو وکیل به قشر روحانیان اختصاص یافت که مطابق انتخابات صورت گرفت، میرزا محمد تقی گرگانی و حاج شیخ علی نوری حکمی، به این مقام برگزیده شدند، اما قبل از شروع کار مجلس، میرزا محمد تقی گرگانی از این سمت استعفا داد، به دلیل محدود بودن منابع، امکان پی بردن به علت واقعی استعفای گرگانی وجود ندارد، اما بهتر ترتیب می دانیم که از مقام و کالت کناره گیری می نماید و در این زمان قاعدتا باید یا نفع بعدی که در انتخابات پس از دو نماینده ی منتخب بیشترین رأی را آورده، برگزیده شود و یا آنکه برای جانشینی گرگانی انتخابات مجددی صورت پذیرد، اما در این زمان میرزا محسن داماد بهبهانی به عنوان یکی از وکلای طبقه ی علما انتخاب می شود. (بهبهانی، ۱۳۸۴، ص ۲۷۸)

ناظم الاسلام در این باره می نویسد: "جناب آقای بهبهانی فوراً داماد خود، آقای میرزا محسن را به جای او منصوب کرد، مردم در مقام ایراد برآمده جنابش اعتنایی نکرد و در جواب فرمود: من به زحمات

بسیارور ریختن خون صلحا و سادات، عمارتی را برپا نمودم، لکن ستون های این عمارت که باید بر سر انسان گذارم از چوب قرار دادم، هر وقت انسانی دیدم که طاقت حمل این عمارت را داشته باشد، یکی از ستون ها را برداشته، آن آدم را جای آن ستون قرار می دهم همچنین، سایر ستون ها را، تا اینکه تمام این ستون ها و عمایند انسان با علم گردد. این مساله اگرچه عوام را ساکت نمود، لکن خواص را ساکت و متقاعد ننمود." (کرمانی، ۱۳۷۱، ص ۳۹۹)

اما ارتباط این مطلب با شیخ فضل الله نوری چنین است که "در انجمن مخفی ثنوی، مقرر بر این شد که وکالت آقامیرزا محسن را به هم زنند. جناب آقامیرزا مهدی پسر حاجی شیخ فضل الله که واقعا لله وفی الله حرکت می کرد و خیلی زحمت می کشید، همه وقت با عده ای از طلاب اطراف آقای طباطبایی را داشت و آنچه در قوه داشت از بذل مال و جان دریغ نمی فرمود و دامن و ساحتش به لوث رشوه و تعارف ملوث نگردیده، متقبل شد که در مجلس طرف شود، ولی به شرط آنکه دیگران از او عقبه کنند. یک نفر از آن هایی که وطن فروش بودند این خبر را به آقای بهبهانی رسانید، ایشان هم مستعد و مهیا از برای مدافعه گردیدند.

باری آقامیرزا مهدی در وسط مجلس جلوس نمود تا شروع به مطلب و مقصود نمود، یک دفعه جناب آقای سید عبدالله بنای پر خاش را گذارد با اینکه در مجلس حاجی شیخ فضل الله نشسته بود به حدی تغییر و تشدد نمود، که تا آن وقت احدی جناب آقای بهبهانی را این طور متغیر ندیده و در ضمن تغییر هم می گفت: آقای من! شما عالم عالم زاده اید، بنایست این طور در وسط مجلس بنشینید، آقا را بلند کنید، هابچه ها! بیاید آقا را از این جا بلند کنید و در جای خود بنشانید." (کرمانی، ۱۳۷۱، صص ۴۰۰-۳۹۹)

شیخ فضل الله نوری که این تغییری احترامی را نسبت به پسرش می بیند بسیار ناراحت شد. (بهبهانی، ۱۳۸۴، ص ۲۷۹)

"به هرجهت حاجی شیخ فضل الله اگرچه میل به این پسر (از پدرش جدا و در تحصن مشروطه خواهان در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی ری همراه متحصنان شد) ندارد و مایل بود قدری دماغش سوخته شود، لیکن نه این اندازه که در حضور خودش این طوری احترامی به پسرش کند." (کرمانی، ۱۳۷۱، صص ۴۰۰-۳۹۹)

میرزا مهدی پسر شیخ نیز چنان عصبانی می شود که آقای بهبهانی را تهدید به قتل می کند، که البته این تهدید نوعی شوخی به حساب می آید، باز نیز در این هنگام شاهد اعمال بی رویه بهبهانی هستیم

که به دلیل قدرت و نفوذ بسیار از او سر می زند، به هر ترتیب بهبهانی در این کار توفیق می یابد و میرزا محسن به عنوان یکی از دو نماینده ی علمای مجلس راه می یابد. (بهبهانی، ۱۳۸۴، صص ۲۸۰-۲۷۹).

انقلاب مشروطیت ایران که در رهبری آن نقش بارز روحانیان و علما بدون تردید می باشد، محصولی به بار آورد بنام مجلس شورای ملی که در این مجلس نماینده روحانیان و علما می توانست نقش مهم و حائز اهمیتی ایفا نماید چراکه این نمایندگان سخنگوی همان رهبران انقلاب در مجلس بودند، اگرچه ارزش آرای تمامی نمایندگان یکسان بود و هر رایی می توانست در تصمیم گیری هاسهمی برابر و یکسان با سایر آراء داشته باشد اما از نظر ماهوی نقش نمایندگان روحانیت در مجلس و نظر مثبت و یا منفی آنان در خصوص هر یک از مباحث قابل طرح در مجلس دارای باری متفاوت یا سایر نظرات بود. از این رو بهبهانی مترصد بود تا این امتیاز خاص را برای جناح روحانیان موافق با خود حفظ کند، چراکه اگر این امتیاز به دست آن دسته از روحانیان مخالف بهبهانی؛ مثلاً به دست پسران شیخ فضل الله می افتاد، به طور طبیعی در روند تصمیم گیری های آینده و مبارزات پارلمانی بعدی می توانست مشکلات عدیده ای برای او و سید محمد طباطبایی و دیگر روحانیان تابع آنان ایجاد کند و اجازه نداد که چنین پست حائز اهمیتی بدست اغیار بیفتد. (بهبهانی، ۱۳۸۴، صص ۲۸۱-۲۸۰)

د) دلایل اختلاف سیدعبدالله بهبهانی با شیخ فضل الله نوری

بحران های ناشی از نارسایی قانون اساسی، و نقش احزاب سیاسی، مشروطه نوپای ایران را دچار مشکلات بسیار می کرد، ولی آنچه خطری جدی به شمار می رفت، برخورد و تفرقه میان روحانیان بود؛ بعضی از نویسندگان، بروز مجادلات بین عده ای از علما، مانند عبدالله بهبهانی و شیخ فضل الله نوری را به تضاد شخصی و رقابت بین آنها نسبت داده اند، مجادلات علما از مسائل شخصی فراتر رفت و جنبه های عمیق بنیادی گرفت و هر چند با صلح میان طرفین موقتاً فروکش کرد، ولی از میان نرفت، اختلاف مواضع و خواست های علما، درباره مشروطه، نشان گر پیچیدگی مساله ای بود که راه حل ساده ای نداشت. (اتحادیه، ۱۳۸۱، صص ۴۳)

این اختلاف و جنجال که در زمان صدارت عین الدوله شدت بیشتری می یابد، نشانگر پیچیدگی مساله ای بود که راه حل ساده ای نداشت، عین الدوله برای آسایش از جنجال روحانیان مخالف

خود، آقا سیدعلی اکبر تفرشی را که مسن تر از دیگر روحانیان تهران است به هر وسیله بوده با خود همراه کرده به واسطه همراهی او کارشکنی مخالفانش را کم اثر می سازد این کشمکش طول می کشد تا ماه ذی الحجه ۱۳۲۲ که در آن ماه آقا سید علی اکبر تفرشی وفات می کند. بعد از فوت او میان آقا سیدعبدالله و شیخ فضل الله رقابت شدید می شود و هر یک از این دو نفر می خواهند شخص اول روحانیان تهران باشند. (دولت آبادی، ۱۳۷۱، ص ۴)

چنانکه سعدی گفته است: «دوپادشاه در اقلیمی نگنجند» (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۱۰۹)

یکی دیگر از مسائلی که باعث اختلاف و برخورد این دو روحانی بزرگ شد، دراصل تطبیق قوانین باشریعت درمجلس بود؛ مجلس مرکب از علمای برجسته پایتخت از جمله شیخ فضل الله نوری و جمعی از وکلای تهران و آذربایجان جهت تطبیق قوانین باشریعت تشکیل شد؛ اما انجام عمل تطبیق قوانین باشریعت چندان ساده نبود، تندرورها در داخل و خارج از مجلس به مقاومت پرداختند؛ اقتدار شیخ فضل الله نوری و بیم از تکفیر موجب شد که تندرورهای مجلس به شگردهای فریبکارانه جهت مخالفت با اصل مذکور متوسل شوند، علاوه بر تندرورها، روحانیان میانه رو نیز درباره اصل پیشنهادی شیخ فضل الله نوری متفق القول نبودند؛ ظاهرًا مخالفت سیدعبدالله بهبهانی باین اصل شدیدتر بود، به رغم تمامی این مخالفت ها، جنبه مذهبی اصل پیشنهادی شیخ فضل الله، اقتدار شخص وی، حمایت جمعی از روحانیان برجسته شهرستانها از او و بالاخره حمایت علمای مشروطه خواه نجف از اصل مذکور موجب تصویب آن در مجلس شد. (جوهری، ۱۳۸۰، ص ۱۹۳)

یحیی دولت آبادی در کتاب خود می نویسد: "آقا سیدعبدالله به ملاحظه سیادت و پیش قدمی که همه وقت از شیخ فضل الله داشته خود را مقدم می داشت و شیخ فضل الله اتحاد با صدارت و همراه بودن دولت با او اسباب ریاست روحانی را برای خود فراهم تر می بیند، اهل منبر و خطبا هم یک دسته در مجامع عمومی آقا سیدعبدالله را شخص اول می خوانند و دسته دیگر شیخ فضل الله را مقدم داشته و ستایش می کنند، شیخ فضل الله از روی زیرکی، امام جمعه را که در رفاقت با صدارت شریک اوست و بستگی تام با دولت دارد، در ظاهر بر خود مقدم داشته مقاصد خویش را بدست او اجرا می کند." (دولت آبادی، ۱۳۷۱، ص ۴)

در جایی دیگر احتشام السلطنه یادآور می شود که: «این مذاکرات و مباحثات فیما بین بطول انجامید، چون می دانستم که اختلاف و ضدیت شیخ فضل الله با آقا سیدعبدالله و ... فقط بر سر مسند ریاست و انتفاع شخصی است و این مسئله لااقل در نزد من مجهول نبود و وقتی بر مشروطه

طلبی آقا سیدعبدالله و مخالفت آقا شیخ فضل الله نمی نهادم.» به آقا آخوند ملا محمد کاظم خراسانی عرض کردم « موافقت و مخالفت این هر دو مجتهد، مربوط به مسند ریاست روحانیت است نه رژیم مشروطه اگر آقا شیخ فضل الله نوری مشروطه خواه می بود و علم مشروطه طلبی را بر دوش گرفته بود. آقا سید عبدالله با وجودی که باطناً با آزادی دل بسته است از سر رقابت باشیخ علم مخالفت با مشروطیت بر می افراشت». (احتشام السلطنه، ۱۳۶۷، صص ۵۷۳، ۵۷۲)

پس این کشمکش منجر به دودستگی (فرقه) میان روحانیان و مردم شد، یک دسته مرکب از شیخ فضل الله نوری و حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه، مرد بسیار ثروتمند و صاحب اختیار موقوفات بسیار نیز با این دسته بودند، دسته دیگر مرکب از آقا سید عبدالله بهبهانی مرد مجاهد و مصمم، دارای نفوذ کلام سرشار سانس و فهمیده و «آقا طباطبایی» یک روحانی به تمام معنی محتشم، سلیم النفس خواهان عدالت و آسایش برای عامه دشمن ظلم و اجحاف و آشنا به اوضاع جهان. (بامداد، ۱۳۷۸، صص ۱۰۴-۱۰۳؛ زرگری نژاد، ۱۳۷۷، ص ۲۱)

از زمان صدارت امین السلطان، شیخ فضل الله نوری می دید که بهبهانی طرفدار اتابک است و دیگر جایی برای اودر آن جنبه نیست، این بود که به جنبه ضداتابک یعنی جنبه عین الدوله می پیوندد، و امام جمعه که تازه از نجف آمده و تشنه نام و مقام بود می بیند حضرت والادامادشاه است و از داماد دیگر شاه-موقر السلطنه- دلخوشی ندارد و پیوسته می کوشد و او را از نظر شاه بیندازد، امام جمعه از این بدبینی استفاده کرده، در صد نزدیک به عین الدوله بر می آید تا با تقرب به او بتواند جای "موقر السلطنه" را بگیرد، بدین ترتیب طرفین ذی حساب به هم احتیاج پیدامی کنند، عین الدوله رابه این قصد که با همکاری آنها بتواند امین السلطان را از کار بیندازد و آنها در این نیت که با همکاری عین الدوله بتوانند به مقاصد شخصی خود برسند، این دسته بندی که از زمان امین السلطان به وجود آمده بود با لآخره به نتیجه می رسد؛ اتابک ساقط می شود و شیخ فضل الله درهمه جاجلومی افتد؛ این جدال نهایی و فعالیت پشت پرده همچنان ادامه می یابد تا در ماه ذیحجه سال ۱۳۲۲ ه. ق که آقا سیدعلی اکبر تفرشی فوت می کند و یافوت او رقابت و کشمکش بین سیدعبدالله و شیخ فضل الله شدیدتر می شود، و ابرام هریک از دو طرف در این فعالیت پشت پرده، دایره اختلاف را وسیع تر می کند تا آنجا که دامنه آن به مدیران و هواداران کثیر و دو طرف کشیده می شود و کلیه زیر منبر نشینان و مسجد برویان دودسته می گردند، جمعی سیدعبدالله را می ستایند و عده ای شیخ فضل الله را تمجید می کنند. (داودی، ۱۳۷۲، صص ۷۱-۶۹)

همچنین در زمان وقایع مربوط به امتیازرزی که عده ای از روحانیان با آن به مخالفت پرداختند، شیخ فضل الله نوری در تهران کباده ریاست می کشید و در صرف پیشوایان روحانی مشوق و محرک مردم در مخالفت با امتیازنامه رژی بود و سید عبدالله مجتهد از جمع روحانیان سرشناس و معروف تهران جدا، و یک تنه، به حمایت از رژی پرداخت و در این کار با جرات و شهامتی اقدام کرد، که دور از عقل و منطق و تدبیر و سیاست بود و جز حجب جاه و ریاست نمی توانست انگیزه و عامل چنان دلیری و شهامت که وجهه ظاهری آن هم مخالفت با شرع انور و فتوای مرجع تقلید شیعیان بود، باشد. (احتشام السلطنه، ۱۳۶۷، ص ۵۷۳)

شیخ فضل الله بعدها به تحریکات محمد علی شاه و ضدیت با سید عبدالله بهبهانی با اینکه دخترش عروس بهبهانی بود در سر ریاست و مرجعیت رسماً علم مخالفت بلند کرد، و در صرف مخالفان مشروطه قرار گرفت و علم مشروطه خواهی را بلند کرد؛ سرانجام، مشروطه خواهی شیخ فضل الله جنبه ای کاملاً شخصی پیدا کرد، او و بهبهانی، هر دو، خود را شایسته مقام قدرتمندترین مجتهد تهران می دیدند؛ بنابراین نقش برجسته تر بهبهانی در رهبری انقلاب مشروطه، ابتدا شیخ فضل الله را از انقلاب بیگانه کرد و سپس او را نسبت به بهبهانی برانگیخت، همدستی او با محمد علی شاه و شرکتش در کودتا (به توپ بسته شدن مجلس) جایی برای تفاهم آتی باقی نگذاشت، (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۱۰۹؛ حاتمی، ۱۳۷۳، ص ۱۶۱) که شرح آن توسط نویسندگان مشروطیت از جمله، حاج سیاح و نصر الله فتحی بدین قرار است: "عده ای از افراد او باش و ارازل تهران روز نهم ذی القعدة ۱۳۲۵ ه. ق نخست به بهارستان هجوم بردند و چند تیرشلیک کردند، از آنجابه میدان توپخانه رفتند و خیمه و خرگاه برپا داشتند و آنجا را مرکز عملیات خود قرار دادند تا مقدمات حمله به مجلس و آزادی خواهان را فراهم سازند و بنیاد مشروطیت را براندازند؛ شیخ فضل الله راکه به مخالفت با مشروطیت شناخته شده بود به میان جمعیت خود کشانند و پیوسته شعار "مادین نبی خواهیم، مشروطه نمی خواهیم" را سردادند، فجایع و جنایات زیادی را مرتکب شدند، آدمکشی کردند، عرق شراب نوشیدند و عربده های مستانه سردادند. (سیاح، ۱۳۷۲، ص ۳۱۲) سید عبدالله توسط یکی از محارم خود، حاج شیخ مهدی واعظ به شیخ فضل الله نوری پیغام می دهند که بساطش را جمع کند و حالا وقت آن است که شما با ما اتفاق کرده به مجلس بیایید تا قبایح گذشته پوشیده شود، ولی شیخ نوری نمی پذیرد و چون مصوبات مجلس را مطابق شرع انور نمی داند، همراهی نمی کند. (فتحی، ۱۳۵۲، ص ۱۸۴)

درواقعه میدان توپخانه که جماعتی جمع و برضدمشروطه سخن می گفتند، این اشعار را اشرف گیلانی گفته است:

"دوش می گفت این سخن دیوانه ای بی بازخواست

دردایران بی دواست

عاقلی گفتا که از دیوانه بشنو حرف راست

دردایران بی دواست

مملکت در چهارسو در حال بحران و خطر

چون مریض محتضر

با چنین دستور این رنجور مهجور از شفاست

دردایران بی دواست

هر کسی با هر کسی خصم است و بدخواه است و ضد

گوید این مستبد

با چنین حال ای بساخون ها ، روان ، جان ها فداست

دردایران بی دواست

پادشاه برضد ملت، ملت اندر ضدشاه

زین مصیبت آه آه

چون حقیقت بنگری هم این خطاهم آن خطاست

درد ایران بی دواست

با خود گفتم که آخر چاره این کار چیست

عقل قاطع هم گریست

بعد آه وناله گفتا چاره در دست خداست

درد ایران بی دواست

شکر می کردیم جمعی کارها مضبوطه شد

مملکت مشروطه شد

باز می بینم آن کاسه است و آن آش است ماست

درد ایران بی دواست

با چنین تفضیل گویا خفته‌ای بیدار نیست
یک رگی هوشیار نیست
این جراید همچو شیپورو نفیرو کرناست
درد ایران بی دواست
شیخ فضل الله زیک سو، آملی از یک طرف
بهر ملت بسته صف
چهار سمت توپخانه حربگاه شیخناست
درد ایران بی دو است
مسجد مـرو ی پـر از اشـرار شـده
مدرسه سنگر شده..."

(شریف کاشانی، ۱۳۶۲، ص ۱۵۶)

عاقبت پس از سقوط محمدعلی شاه، شیخ فضل الله نوری در ۱۳ رجب ۱۳۲۷ به دارآویخته شد؛ (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۱۰۹) به طوریکه استادشهید مرتضی مطهری درباره به دارزده شدن شیخ فضل الله نوری می فرماید: "مردی مانند آقا شیخ فضل الله نوری به دارزده شد این یک امر کوچکی نیست، مرحوم نوری مرد بزرگی بود، مجتهد مسلم و تاحدودی شنیده ایم مرد بسیار پاک و باتقوی و عادل بود، مجتهد مسلم العداله و عادل مسلم الاجتهاد بود." (مطهری، ۱۳۶۲، ص ۸۹) و سید عبدالله بهبهانی نیز یکسال بعد در ۸ رجب ۱۳۲۸ ه. ق در خانه اش ترور شد.

سید محمد طباطبایی چنین شکوائیه می کند: "کار را شیخ فضل الله و آقا سید عبدالله خراب کردند. یکی به عنوان دشمنی، یکی به عنوان دوستی، خداوند از هر دو بگذرد." (یغمایی، ۲۵۳۷ شاهنشاهی، ص ۸۷)

همچنین در سرمقاله شماره ۲۵ سال اول روزنامه الجمال مطالب جالبی مورد اشاره قرار گرفته که قسمتی از آن نقل می گردد: "چه قوتی است بالاتر از اتحاد، اگر شما با یکدیگر متحد باشید دیگر چه کسی می تواند بر شما غلبه کند. این ذلت شما که امروزه اینقدر ضعیف هستید به واسطه تفرقه ای است که بین شما انداخته اند. کلاهی ها باعامه هادشمن بودند؛ عامه ها با کلاهی ها، یک دسته مرشد شده بودند، یک دسته قطب شدند، یک دسته شارب می گذاشتند، یک دسته زلف می گذاشتند؛ هر کدام یکدیگر را بدمی دانستند و تکفیر می کردند؛ اینها همه از بیکاری و بی علمی اهل

ایران است والادرفرنگستان... اگر واعظ های شما برای شما از فضیلت علم سخن می گفتند که شما هابه این بی علمی نبودید که هرکس هرادعا بی بکند، بپذیرید..." (روزنامه الجمال، شماره ۲۵، سال اول، پنجشنبه ۷ شوال ۱۳۲۵، ص ۷)

نتیجه

بامروری بر آثار مشروطه پژوهان آنچه مسلم می نماید اینکه در خصوص، جریان عدالت خواهی اسلامی به جریان مشروطه ی انگلیسی و غربی و مجلس شورای اسلامی به مجلس شورای ملی تبدیل شد، حضور یک عده روشنفکران وابسته به غرب بود... نتیجه این شد که این نهضت عظیم مردم که پشت سر علما و به نام دین و باشعاردین خواهی بود، بعد از مدت بسیار کوتاهی منتهی به این شد که شیخ فضل الله نوری را در تهران به دار کشیدند، بعد از اندکی سیدعبدالله بهبهانی را در خانه اش ترور کردند، و سید محمد طباطبایی در آنزوا و تنهایی از دنیا رفت، مشروطه راهم برگرداندند به همان شکلی که خودشان می خواستند، مشروطه ای که بالاخره منتهی شد به حکومت رضاخان.

بر اساس نوشته ها و گفته های نویسندگان مشروطیت، این اختلاف و ضدیت اقا سیدعبدالله بهبهانی و اقا شیخ فضل الله نوری از زمان صدارت عین الدوله و گرفتن مقام سیدعبدالله بهبهانی و واگذار کردن آن به شیخ فضل الله نوری، کدورت بین این دو روحانی بزرگ شروع شد، همچنین در زمان انتخابات مجلس اول بر سر جانشینی میرزا محمد تقی گرگانی، کدورت آنها بیشتر می شود، که این کدورت چیزی جز خرابی مشروطه، که به نفع مخالفان و غربگرایان بود، چیزی به همراه نداشت؛ همچنان که سید محمد طباطبایی نیز چنین از آنها شکوایه می کند: "کار را شیخ فضل الله نوری و سیدعبدالله بهبهانی خراب کردند، یکی به عنوان دشمنی و یکی به عنوان دوستی، خداوند از هر دو بگذرد."

همچنین احتشام السلطنه در خاطرات خود متذکرمی شود: "این اختلاف و ضدیت شیخ فضل الله نوری و سیدعبدالله بهبهانی، فقط بر سر مسند ریاست و انتفاع شخصی بود."

بالاخره به نظرمی رسد، در حالی که غلبه بر مشکل اول و در صورت وجود لوازم خاص آن و در سایه ی همدلی علما پدیده ای افق مند قلمداد می شد، اما اختلاف فی مابین شیخ و علمای مشروطه خواه به دلایلی چند از جمله ۱- فقدان فضای تعامل و گفتگو میان ایشان، ۲- اختلاف دیدگاه در خصوص نگاه به دین و تعریف انتظارات از دین، ۳- حاکمیت یافتن جو روانی مسموم فی مابین و...، فضایی را پدید آورد که مرحله به مرحله و با برنامه ای حساب شده سعی کردند تا به تدریج

روحانیت را از صحنه سیاست خارج کنند، و حاصل آن تلاش در جهت ممانعت از بازگشت سید عبدالله بهبهانی به صحنه سیاست و نهایتاً ترور وی، انزوای سید محمد طباطبایی (سیدین سندین) و اعدام شیخ فضل الله نوری فرو نشانیدن جنبش مشروطه طلبی، و کارشکنی در اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی از مهم ترین عملکردهای روشنفکران تندرود در جهت تحقق اهدافشان و نیز کاهش نفوذ روحانیان بود.

تاریخ روحانیت شیعه ایران در جهان اسلام بی همتاست و زمینه ساز مشارکت روحانیان در دو انقلاب بزرگ ایران در قرن بیستم، یعنی انقلاب مشروطه (۱۹۱۱-۱۹۰۵=۱۲۹۰-۱۲۸۴ ه.ش) و انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ (۱۳۷۵) بوده است، در مذهب شیعه، امامان سرچشمه رهبری سیاسی و مذهبی و لغزش ناپذیرند.

منابع و مأخذ

- ۱- اتحادیه منصوره (نظام مافی) ۱۳۸۱، پیدایش احزاب سیاسی مشروطیت، تهران، انتشارات کتاب سیامک.
- ۲- امینی نجفی، شیخ عبدالحسین، شهیدان راه فضیلت، ترجمه ف.ج، تهران، انتشارات روزبه، بی تا.
- ۳- انصاری، مهدی، ۱۳۶۹، شیخ فضل الله نوری و مشروطیت (روایی دو اندیشه)، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۴- آدمیت، فریدون، ۱۳۵۵، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، انتشارات پیام.
- ۵- احتشام السلطنه، ۱۳۶۷، خاطرات، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، تهران، انتشارات زوار، چاپ دوم.
- ۶- آفاری، ژانت، ۱۳۸۵، انقلاب مشروطه ایران ۱۹۰۶-۱۹۱۱ (۱۲۸۵-۱۲۹۰)، ترجمه رضا رضایی، تهران، نشر بیستون.
- ۷- ابوالحسنی منذر، علی، ۱۳۶۸، پایداری تاپای دار، تهران، موسسه ی تحقیقاتی و انتشاراتی نور.
- ۸- بامداد، مهدی، ۱۳۷۸، شرح حال رجال ایران قرنهای ۱۲، ۱۳، ۱۴، ج ۱ و ۲، تهران، انتشارات زوار، چاپ پنجم.
- ۹- براون، ادوارد جی، ۱۳۷۶، انقلاب مشروطیت ایران، مترجم مهدی قزوینی، تهران، انتشارات کویر.

- ۱۰- بهبهانی، شهریار، ۱۳۸۷، زندگی سیاسی و اجتماعی سید عبدالله بهبهانی، تهران، انتشارات امید فردا.
- ۱۱- تهرانی (کاتوزیان)، محمد علی، ۱۳۷۹، مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران انتشارات شرکت سهامی.
- ۱۲- خاتمی، احمد، ۱۳۷۳، تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت ادبی، ج ۱، تهران، انتشارات پایا.
- ۱۳- جعفریان، رسول، ۱۳۶۹، بررسی و تحقیق در جنبش مشروطیت، قم، انتشارات طوس.
- ۱۴- جواهری، مریم، ۱۳۸۰، نقش علما در انجمن ها و احزاب دوران مشروطیت، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۵- دولت آبادی، یحیی، ۱۳۷۱، حیات یحیی، ج ۱ و ۲، تهران، انتشارات عطار و فردوس، چاپ ششم.
- ۱۶- داودی، مهدی، ۱۳۷۳، عین الدوله و رژیم مشروطیت، تهران، انتشارات کتابهای جیبی، چاپ سوم.
- ۱۷- زرگری نژاد، غلام حسین، ۱۳۷۷، رسائل مشروطیت، تهران، انتشارات کویر، چاپ دوم.
- ۱۸- شریف کاشانی، محمد مهدی، ۱۳۶۲، واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۱ و ۲، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران.
- ۱۹- صفایی، ابراهیم، ۱۳۶۳، رهبران مشروطه (دوره اول)، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ سوم.
- ۲۰- -----، ۱۳۵۲، اسناد گزیده، تهران، انتشارات رشیدیه.
- ۲۱- صالحی، علی محمد، ۱۳۸۸، اندیشه سیاسی شیخ فضل الله نوری، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۲۲- علوی، سید عبدالحسن، ۱۳۸۵، رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمایی، ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم.
- ۲۳- فتحی، نصرالله، ۱۳۵۳، زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی، تهران، چاپخانه خرمی.
- ۲۴- فراستخواه، مقصود، سرآغاز نواندیشی معاصر، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم.
- ۲۵- کسروی تبریزی، احمد، ۱۳۵۷، تاریخ هجده ساله ی آذربایجان، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ۹.
- ۲۶- کرمانی، ۱۳۴۹ ه. ش، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام سعید سیرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ، بخش اول، ۱۳۴۶ ه. ش، بخش دوم.

- ۲۷- کریمی، علیرضا، ۱۳۸۷، انقلاب مشروطه در بوته نقد، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، چاپ دوم.
- ۲۸- کدی، ۱۳۸۱، نیکی آر، ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، انتشارات ققنوس.
- ۲۹- محیط مافی، هاشم، ۱۳۶۳، مقدمات مشروطیت (تاریخ انقلاب ایران)، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، ج ۱، تهران، انتشارات فردوسی.
- ۳۰- ملک زاده، دکتر مهدی، ۱۳۸۳، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶، تهران، انتشارات سخن.
- ۳۱- مطهری، استاد شهید مرتضی، ۱۳۶۲، اسلام و مقتضیات زمان، تهران، انتشارات صدرا.
- ۳۲- نصیری سوادکوهی، ۱۳۷۸، فتوت، سیرقضائی محاکمه حاج شیخ فضل الله نوری، تهران، انتشارات ورشان.
- ۳۳- نجمی، ناصر، ۱۳۷۷، محمد علی شاه و مشروطیت، تهران، انتشارات رزیاب.
- ۳۴- همایون کاتوزیان، محمد علی، ۱۳۸۸، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسه پهلوی، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چاپ شانزدهم.
- ۳۵- یغمایی، اقبال، شهید راه آزادی، ۲۵۳۷، سید جمال واعظ اصفهانی، تهران، انتشارات توس شاهنشاهی.
- ۳۶- سیاح، حمید، ۱۳۷۲، خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، تصحیح سیف الله گلکار، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم.
- ۳۷- روزنامه الجمال، ۱۳۲۵، شماره ۲۵، سال اول، پنجشنبه ۷ شوال.